

ستاره معاصر، به یاد دوران طلایی

آوازهایی در باران - ۲۳: جلال مقامی به جای رایین ویلیامز

زمان انتشار: ۲۱ شهریور ماه ۱۳۸۵

چاپ شده در: ماهنامه سینمایی فیلم ویژه نامه روز ملی سینما

تقریباً همه دوبلورهای زنده مانده ی نسل طلایی دوبلاژ ایران این روزها هم به شدت درگیر گفتن نقش های متعدد در انبوهی فیلم مهم معاصرند که برای شبکه ویدئویی، پخش عادی از تلویزیون یا نمایش ویژه در برنامه هایی همچون سینما چهار و غیره، دوبله می شوند. هنوز می توانید همان صداهای آشنا را در هر استودیو یا روی هر نوار فیلم آمریکایی و فرانسوی دوبله شده که حتی به طور تصادفی از یک ویدئوکلوب می گیرید، بشنوید. می دانید که من یکی، از آن اخلاق های پیرمردی ندارم که بگویم مثلاً مارلون براندو و ویوین لی، مزیت و برتری خاص و خارق العاده ای بر تام هنکس و مریل استریپ یا حتی میان جوان تر ها، بر ادوارد نورتون و نائومی واتس دارند. پس وقتی هنوز بازیگران بزرگ هستند، فیلم های بزرگ دوبله می شوند و دوبلورهای بزرگ هم به جای آنها در این فیلم ها حرف می زنند، چرا همه ما طوری از «دوران خوش گذشته» سخن می گوئیم که انگار متعلق به قرن دیگر بوده؟ مگر نمی شود همان نمونه های عالی را امروز هم یافت و به جای دچار شدن به حسرت و نوستالژی، به شور و اشتیاق نسبت به اتفاقات خوب همین حالا دست پیدا کرد؟

حتماً همه می گوئید نه؛ نمی شود. قبول دارم. دلایلش هم مفصل است و خارج از محدوده این مطلب که تا همین جا هم بیش از حد طولانی شده. از سرعت سرسام آور کار دوبلورهای باسابقه که جز در مواردی (مثل ابوالحسن تهامی و خسروشاهی و طهماسب و گاه اسماعیلی) برای مدیریت دوبلاژ یک فیلم شاخص، زیاد وقت نمی گذارند تا مسئله بسیار مهم تر اکران نشدن این همه فیلم مطرح که دارند در کلوب ها خاک می خورند و صدای دوبله های درخشان شان به گوش اهل سینما نمی رسد (یکی از اوج هایش، دوبله بی نظیر پالپ فیکشن) و یا ناگهان از تلویزیون پخش می شوند و تماشایشان از دست همه در می رود.

اما این مقدمه طولانی از این جهت ضروری بود که دلیل سوم و مهم تر این ثبت نشدن و کلاسیک نشدن کار دوبلورهای بزرگ و باتجربه در فیلم های معاصر را بازگو کنم: برخلاف نمونه های درخشان سینمای کلاسیک و سال های بعد از آن، این روزها صداها را برای بازیگران معاصر، درست یا هوشمندانه انتخاب نمی کنند و بیشتر، صرف سابقه و پیش کسوتی گوینده هاست که موجب سپردن نقش های مهم به آنها می شود.

پیرو همین روش کم و بیش انحصاری است که بسیاری، از رابرت دنیرو و مریل استریپ و تام هنکس و براد پیت تا آنتونی هاپکینز و جولین مور و جودی فاستر، دوبلور ثابت تمام و کمالی ندارند و هر بار بسته به ارتباط ها و دوستی ها و دشمنی ها، شانس یا بدشانسی می آورند و صدای مناسب یا بی ربطی روی چهره شان می آید. تنها آدم های خوش شانس سینمای امروز که با انتخابی درست و تقریباً همیشگی، دوبلورهای دقیقی مثل نمونه های کلاسیک یافته اند، تا آن جا که به ذهنم می آید، اینها هستند: مگ رایان (با صدای زهره شکوفنده)، مت دیمون (با صدای افشین زینوری)، کوین اسپیسی (با صدای ناصر طهماسب)، شون پن (با صدای منوچهر اسماعیلی)، اوما تورمن (با صدای نگین کیانفر)، جان تراولتا (با صدای منوچهر والی زاده) و... شاید کامل تر از همه، رابین ویلیامز. اینها البته در شرایطی است که حب و بغض ها بگذارد این صداهای مناسب را روی این صورت ها بشنویم و مدام به تعویض دوبلور نیازجاند.

میان این نمونه ها، تناسب بین «آگاهی» منعکس در صدای جلال مقامی با هوش همیشگی نقش های ویلیامز به حدی است که مثل همه نمونه های دیگر این فهرست ۲۵ گانه، نمی توان صدای دیگری را بر چهره این بازیگر مجسم کرد. تقریباً فرقی نمی کند که ویلیامز را در فیلمی فانتری و کودکانه مثل جومانچی (جو جانستون، ۱۹۹۵) یا فلاپر (لس می فیلد، ۱۹۹۷) ببینید یا در نقش یک پزشک استاد روانکاو مثل بیداری ها (پنی مارشال، ۱۹۹۰) یا ویل هانتینگ خوب (گاس ون سنت، ۱۹۹۸)؛ مثل اغلب اوقات مثبت و دوست داشتنی و فهیم باشد یا مثل نویسنده قاتل فیلم بی خوابی (کریستوفر نولان، ۲۰۰۲)، هولناک و مودی. در هر حال، از چهره و چشمانش هوش می بارد و فقط صدایی با آن شعور و آگاهی که در کلام مقامی موج می زند، می تواند دوبله اش کند.

از نوسان های خاصی که در رابین ویلیامزهای مقامی اتفاق می افتد و یادآور خاطرات ماندگار دوبله های قدیمی است، انعطاف غریبی است که گوینده و بازیگر در حرکت از لحن های شوخ و سنگ به بیان غمزده و نوعی گفتار نریشن وار اندوهگین دارند. خیلی از شعرخوانی ها یا درس های بگو و بخند وار استاد جان کیتینگ در انجمن شاعران مرده (پیتر ویر، ۱۹۸۹)، فصل درخشان حرف های شون مگوآیر با ویل هانتینگ در

کنار دریاچه در ویل هانتینگ خوب و روح کلی حاکم بر دیالوگ ها و مونولوگ های فیلم چه رؤیاهایی در راهند (وینسنت وارد، ۱۹۹۸)، از نمونه های این بیان نریشن مانند و پراحساس است و برای موقعیت های شوخ هم که دیگر مثال لازم نیست؛ تا دل تان بخواد. همین ترکیب هاست که باعث شده تنها نمونه بازیگران معاصر حاضر در این فهرست، همین دو بزرگمرد باشند. بقیه بازیگران امروزی، منهای چند نفری که گفتم و شاید دو سه نفر دیگر، قربانی تنوع غیرضروری دوبلورها در نقش های مختلف شان شده اند و یا دوبلور ثابت شان به رغم تبحر، طنین و تن مناسبی برای گفتن آنها نداشته است؛ مثل بروس ویلیس یا بن افلک.